

موارد زوال وصف بکارت و سقوط اذن پدر در ازدواج از منظر فقه و حقوق^۱

عبداله بهمن پوری *

محسن تسلیخ **

چکیده

فقها و به تبع آن حقوقدانان ازدواج دختر باکره را مشروط به اذن ولی نموده اند، محل سؤال است که آیا زوال وصف بکارت از نگرش شرع، مبتنی بر ازاله بکارت با وطی مشروع است؟ یا بر زایل شدن پرده بکارت با عواملی مانند زنا، وطی به شبهه و بیماری و... نیز شرعاً ثبوت (زوال بکارت) صدق می کند؟ اهمیت این مطلب زمانی آشکارتر می شود که بدانیم قانون مدنی در ماده ۱۰۴۳ نکاح دختر بالغه باکره را موقوف به اذن پدر یا جد پدری می داند، اما در خصوص سؤال فوق و اینکه اسباب زوال بکارت کدامند ساکت است. جستار پیش رو با روش توصیفی-تحلیلی و با استناد به کتاب و سنت و بررسی اقوال و فتاوی فقهای متقدم تا فقهای معاصر بر اساس نیاز جامعه خصوصاً قضات و سردفتران ازدواج و جامعه حقوقی و رویکرد تخصص محوری، تحقق ثبوت (زوال وصف بکارت) مبتنی بر وطی مشروع را بررسی کرده است و به بیان دیدگاه های مختلف، بررسی و نقد آنها پرداخته و سرانجام به استناد روایات متعدد، انگاره‌ی تحقق زوال بکارت (ثبوت) با وطی مستند به ازدواج را برگزیده است به این نحو که از دیدگاه شرع فقط در صورتی وصف بکارت زایل می شود که غشای بکارت با وطی مستند به ازدواج از بین رفته باشد؛ بنابراین تحقق یافتن ثبوت و به تبع آن سقوط اذن ولی، معلق بر ازدواجی است که در آن دخول صورت گرفته و منجر به زوال بکارت شده است.

کلید واژه‌ها: وصف بکارت، ثبوت، اذن ولی، سقوط اذن ولی، زوال وصف بکارت

۱- تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۱۲/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۹

* استادیار گروه الهیات (فقه و مبانی حقوق اسلامی)، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران (نویسنده مسئول)

bahmanpouri10@gmail.com

** دانشجوی دکتری تخصصی فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

mohsen.taslikh@gmail.com

۱- مقدمه:

حقوق خانواده مبتنی بر ارزش‌های اخلاقی است. تأثیر گزاره‌های اخلاقی در این کانون عاطفی امری مسلم است. پیوند وثیق قواعد حقوقی با موازین اخلاقی از ویژگی‌های بارز نظام حقوقی اسلام است. (قنبرپور، بهنام، بررسی گزاره‌های فقهی و حقوقی متأثر از اخلاق در باب نکاح و طلاق، فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال یازدهم، شماره ۱۳۹۸، ۵۶)

ازدواج پایه و اساس نظام خانواده است و کیان خانواده سنگ‌زیرین بنای جامعه بشری است. ازدواج و تشکیل خانواده در شرع مقدس اسلام دارای اهمیت به‌سزایی است؛ به طوری که محبوب‌ترین بنا در اسلام به پیشگاه الهی شناخته شده است. تحقق این عمل مقدس در دین اسلام، مورد سفارش و تأکید فراوان قرار گرفته است. تا جایی که با انجام آن نصف دین فرد حفظ می‌شود؛ از این رو، ازدواج در اسلام دارای قوانین و احکام متقن و جامعی است که با رعایت آنها به طور قطع نظام مقدس خانواده و به تبع جامعه به رشد و تعالی می‌رسد و از دامن زوج‌های پاک و متدین فرزندان صالح به جامعه هدیه خواهند شد. شارع مقدس نسبت به فروج، عرض و جان مردم اهمیت به‌سزایی قائل است؛ از این رو، احکام و قوانینی را که در راستای آنها وضع نموده بر اساس احتیاط کامل و مصالح انسان‌ها است. از جمله قوانین ازدواج مربوط به دختران جوانی است که پدرشان در قید حیات است و می‌خواهند برای اولین بار تشکیل خانواده داده و ازدواج کنند. در فقه اسلامی راجع به آنها چنین آمده است: پدر و جد پدری بر دختر بالغ و رشیده ثبیه ولایت ندارند ولی بر دختر باکره بالغه بنا بر نظر صحیح ولایت دارند. (خمینی، روح الله، ۱۴۲۵، ۳، ۴۵۳). یعنی اگر دختر باکره بخواهد ازدواج کند، باید از پدر و جد پدری اجازه بگیرد؛ اما زن ثبیه (غیر باکره) نیازی به اذن آنها ندارد. بدیهی است که منوط کردن ازدواج دختر به اذن ولی، اندکی محدودیت در رفتار فرزند به وجود می‌آورد؛ لکن این تعلیق فواید فراوانی دارد که شیرینی آن، تلخی اندک محدودیت را از بین خواهد برد. عدم تجربه دختر در این موقعیت از زندگی، نمایانگر میزان حساسیت جایگاه اوست. تجربه نداشتن او به کمک وجود سرشار از عواطف و احساسات جوانی، می‌تواند زمینه‌ساز تصمیمات عجولانه، غلط و خطر آفرین باشد که در نهایت منجر به شکستی جبران‌ناپذیر در زندگی گردد. چنین اتفاقی می‌تواند علاوه بر لطامات روحی منجر به گشودن باب بی‌بند و باری و فساد گردد؛ زیرا اگر باب عدم نیاز دختر به اذن ولی (در ازدواج دائم و موقت) گشوده شود، به طور قطع راه برای سوء استفاده هوس‌بازان فراهم شده و دست آنها برای فساد و ایجاد ناهنجاری در جامعه باز گذاشته می‌شود. از این رو، اسلام بر اساس احکام متقن و حکیمانه خویش، از یک طرف احترام به ولی و پدر را در امر نکاح مقرر داشته و از دیگر سوی به دلیل تجربه بالای ولی و به منظور عدم فریب دختر باکره،

عقد نکاح او را منوط به اذن ولی می‌نماید. نکته دیگری که در این مسأله شایان توجه است، روشن نبودن مفهوم وصف باکره و ثیبوبت است. از بین رفتن وصف بکارت دختر می‌تواند عوامل مختلفی داشته باشد؛ حال سخن این است که مفهوم وصف «باکره» از دیدگاه شرع چیست؟ و در مقابل معنای وصف «ثیبوبت» کدام است؟ آیا ازاله بکارت دختر باید با وطی مشروع تحقق پذیرد تا دیگر اطلاق وصف بکر بر او صادق نباشد؟ یا واژه ثیبوبت بر او صادق باشد؟ آیا ازاله بکارت به وسیله اموری مانند زنا، وطی به شبهه، پریدن، ورزش، بیماری و ... نیز موجب زوال وصف بکارت و در نتیجه سقوط اذن یا ولایت می‌شود؟ آیا اگر زنی ازدواج کرد ولی دخول صورت نپذیرفت و سپس شوهرش فوت نمود و یا او را طلاق داد، آن زن ثیب محسوب می‌شود؟ یا باکره؟ تعدد پرسش‌ها، همه عبارات مختلفی از یک استفهام و سؤال است که ملاک در باکره یا ثیب بودن زن در شرع چیست؟ و بالتبع در چه صورت وصف بکارت زایل می‌شود تا اذن ولی نیز ساقط شود؟ این پژوهش برای شناخت مفاهیم واژگان مرتبط با هر موضوعی که حکم شارع به آن تعلق گرفته، رجوع به نگرش اهل لغت و عرف آن زمان، اولین گامی است که هر محقق آن را می‌پیماید؛ البته در این راستای نباید از قراین پیرامونی آن در هنگام بیان حکم از جانب شارع غافل ماند. از این رو، جستار پیش رو، جهت ابهام زدایی از مسأله مورد نظر، مفهوم دو واژه بکر و ثیبوبت را با تتبع در آرای اهل لغت و فقیهان مورد بررسی قرار داد و چنین بدست آورد که واژه بکر و ثیب از جمله اوصافی هستند که بر دو حالت متقابل یکدیگر در شخص واحد اطلاق شده است؛ گرچه با شناخت مفهوم یکی از واژه‌ها، علم اجمالی از وصف مقابل نیز بدست می‌آید لیکن، حساسیت موضوع و آثار فقهی مهمی که بر آنها مترتب است، این ضرورت را ایجاد می‌نماید که شناخت تفصیلی از دو واژه حاصل شود؛ بنابراین با رجوع به منابع مختلف لغت چنین بدست آمد که بکر در نگرش اهل لغت معانی متفاوتی مانند «زنی که مس نشده، مورد نزدیکی مرد واقع نشده، ازدواج ننموده و مورد دخول واقع نشده» برای آن ذکر شده است. و ثیب به کسی که «باکره نبودن، ازدواج کرده، مورد مس واقع شده، از همسر جدا شده (با طلاق یا فوت)، مدخوله، شوهر دیده و ازاله بکارت شده، اطلاق شده است. تعاریف فقیهان نیز گویا با مورد توجه دادن تفاسیر اهل لغت صورت گرفته و هر یک نگرشی از معانی اهل لغت را لحاظ نموده و پیرامون آن سخن رانده‌اند؛ از این رو، تعاریف آنها نیز از این دو وصف، متعدد است که برخی بکر را به زن دارای عذره و در مقابل ثیب را به زنی که غشای بکارتش از بین رفته تعریف کرده‌اند؛ پاره‌ای دیگر، بکر را به کسی که مدخوله نیست و ثیب را به مدخوله اطلاق نموده است. برخی دیگر، کسی که ازدواج نکرده را بکر دانسته‌اند و در مقابل زنی که ازدواج کرده را ثیب گفته‌اند. برخی دیگر، در بیان مقصود از بکر و ثیب، زوال و عدم زوال

غشای بکارت را مبتنی بر ازدواج نموده‌اند. چنین به نظر می‌رسد که تفاسیر آنها نوعی بیان مصادیق متعارف این مفهوم است و به طور دقیق به بیان حد و حدود معنای واژه باکره و ثبیه نپرداخته‌اند. با توجه به صدر و ذیل عبارات آنها روشن می‌گردد که معنای و تعاریف دقیق و کامل این واژه‌ها بسیار گسترده‌تر از مصادیق آن است. از این رو، می‌توان به گونه‌ای تمام این معانی و تعاریف را در یک راستای قرار داد و بین تمام آنها جمع نمود؛ بدون اینکه تهافتی در کار باشد و سازش برقرار شود. گویا ایشان از سبب اراده مسبب را نموده‌اند؛ این نگرش‌ها ناقص است و ضروری است که به روایات مراجعه نموده و از آنها یاری جست البته گرچه در روایات تعاریفی با این دو عنوان صورت نگرفته است؛ ولی در بسیاری از روایات معتبره به معنای مقصود از دیدگاه شارع اشاره شده است. فرض کرده است انگاره‌های مختلف را در پاسخ این پرسش‌ها، بررسی کرده و به نقد آنها بنشیند. ۱- از آنجایی که دو وصف بکارت و ثبوت در فقه آثار و احکام مهمی دارند در روایات با سخن پیرامون احکام، واژه‌ها را تفسیر نموده‌اند؛ یکی از آثار وجود وصف بکارت و عدم آن (تحقق ثبوت)، ازدواج دختر بالغه و رشیده است که آیا نیاز به اذن ولی دارد؟ یا اینکه دختر استقلال دارد؟ سه طایفه روایت پیرامون موضوع وجود دارند که عبارتند از: طایفه اول، معیار تحت ولایت بودن را بکارت دانسته و معیار استقلال را ثبوت و زوال پرده بکارت می‌داند؛ طایفه دوم، ثبیه بودن زن را، برای استقلال او کافی نمی‌داند و بلکه ازدواج را جزء دیگر موضوع استقلال می‌داند؛ طایفه سوم می‌گویند، ازدواج معیار تام برای استقلال دختر است. حال باید بین روایات را جمع نمود تا مقصود شارع روشن گردد؛ جمع بین روایات طائفه اول که ثبیه شدن در کنار زوال بکارت و طائفه دوم که ازدواج دختر را در استقلال او دخیل دانسته‌اند به این است که بگوییم منظور از ازدواج و به خانه شوهر رفتن، متعارف موارد آن است؛ یعنی موردی که دختر ازدواج کرده و پس از رفتن به خانه شوهر مدخوله هم شده باشد. شایان ذکر است به موجب رأی وحدت رویه هیأت عمومی دیوان عالی کشور، ردیف ۶۲ مورخ ۱۳۶۳/۳/۲۹ دخول و ازاله بکارت، چه مشروع و چه نامشروع باشد، موجب سقوط ولایت پدر است (صفایی و امامی، ۸۸). این رأی مورد نقد این پژوهش می‌باشد.

۲- چستی وصف بکارت:

قابل ذکر است وصف بکارت با بکارت در معنای تحت اللفظی متفاوت است. در معنای تحت اللفظی همین که پرده بکارت زایل گردید شخص باکره نیست، اما در معنای فقهی و اصطلاحی وصف بکارت، عنوانی است شرعی که زوال آن نیازمند تحقق اسباب خاصی است و ملازمه با زوال پرده بکارت به صورت مطلق

ندارد. به بیان بهتر در این معنا ممکن است پرده بکارت زایل شده باشد و عدم بکارت به معنای لغوی محقق شود اما وصف بکارت کماکان باقی باشد. برای تبیین بهتر بحث به نظر می‌رسد در ابتدا، معنای واژه و اصطلاح بکارت، ذکر شود. گویی اینکه در اتخاذ تنوع دیدگاه‌ها و آراء هم تأثیر شایانی دارد.

۲-۱- واژه بکر:

با مراجعه به کتب مختلف لغت چنین بدست می‌آید که معانی متعددی برای این واژه بیان شده است و آنها عبارتند از: برخی واژه بکر را به معنای زنی که مورد مس قرار نگرفته ترجمه کرده‌اند (فراهیدی، ۱۴۱۰، ۳۶۴؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴، ۲۵۸؛ ابن فارس، ۱۴۰۴، ۲۸۹؛ طریحی، ۱۴۱۶، ۲۲۹؛ واسطی، ۱۴۱۴، ۴۳۴). حمیری می‌افزاید: بکر به زنی که یک بچه زاییده نیز اطلاق می‌شود (حمیری، نشوان، ۱۴۲۰، ۶۰۱). البته معنای دوم به نوعی برگشت به اولی دارد؛ زیرا به دنیا آوردن بچه اول مستلزم مس آن زن توسط مرد است؛ از این رو بکارتش نیز از بین می‌رود لذا چنین معنایی با تفسیر اول منافاتی ندارد. پاره‌ای دیگر، بکر را به عذراء ترجمه نموده‌اند که در مقابل واژه عذراء نیز به بکر ترجمه شده است؛ یعنی زنی که دارای پرده بکارت باشد؛ زیرا در برخی منابع عذره به پوست و غشای بکارت معنا شده است (طریحی، ۱۴۱۶، ۳۹۸؛ جوهری، ۱۴۱۰، ۵۹۵-۷۳۸). برخی می‌نویسند: فتق البکاره: یعنی شکافتن آن و از بین بردن آن. (گیلانی، ۱۴۲۷، ۸۹).

از این تعابیر چنین برداشت می‌شود که بکر به کسی گفته می‌شود که عذره او باقی باشد و فرقی ندارد که ازدواج کرده باشد یا خیر؛ از این رو بین بکر و ازدواج نسبت عام و خاص من وجه است. برخی دیگر می‌گویند: مقصود از بکر در زنان به کسی گفته می‌شود که هیچ مردی به او نزدیک نشده باشد (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۷۸). برخی از کتب لغت معیار باکره بودن را ازدواج نکردن دانسته‌اند (فیومی، بی‌تا، ۲، ۵۹). در ماده «ثوب» می‌نویسند: «به انسانی که ازدواج کرده ثیب گفته شده است (همان، ۸۷). برخی ملاک بکارت و ثیبوت را دخول و عدم دخول دانسته‌اند در صحاح اللغه آمده است: «زن ثیب کسی را گویند که مورد دخول واقع شده باشد (جوهری، ۱۴۱۰، ۹۵).

۲-۲- معنای اصطلاحی بکارت:

فقیهان، این اصطلاح را به گونه‌های مختلفی، تعریف کرده‌اند و هر یک از آنها شایان توجه و

بررسی است. ناهمداستانی در تعریف وصف بکارت (زن باکره) به شرح ذیل گزارش می‌شود: برخی از فقیهان در تعریف بکارت چنین می‌گویند: بکارت همان پوستی است که بر قبل زن قرار دارد (عبدالرحمن، بی‌تا، ۱۳۹۴) برخی می‌گویند: بکارت، پرده‌ای است که اطراف دریچه مهبل خارجی زن وجود دارد که از دو لایه پوستی نازک تشکیل شده است (قندهاری، ۱۴۲۴، ۱۸۷). برخی از پژوهشگران می‌نویسند: بکارت، عذره زن را گویند که با دخول و انگشت و غیره زایل می‌شود و بر ازاله آن احکامی مترتب می‌شود (جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، ۱۴۲۳، ۳۰۸). پاره‌ای از فقیهان می‌گویند: کسی که عذره آن از بین نرفته باشد، باکره محسوب می‌شود. (حکیم، ۱۴۱۶، ۴۵۰) برخی دیگر نیز می‌گویند: متبادر از بکر کسی است که ازدواج نکرده است (یزدی، ۱۴۰۹، ۸۶۵). برخی دیگر می‌گویند: کسی که مورد دخول واقع نشده باشد، باکره است (خوئی، ۲۷۰-۲۷۱). ایشان دلیل این سخن را چنین بیان می‌کند: مستفاد از آیه شریفه «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا» (واقع/۳۵-۳۶). به ضمیمه آیه مبارکه «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ» (الرحمن، ۵۶) نیز همین است. زیرا واضح است که آیه: «لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَ لَا جَانٌّ»، ناظر به آیه: «فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَارًا» بوده و در صدد تفسیر باکره بودن حورالعین است و این مطلب به روشنی از آیات قبل و بعد این دو آیه ظاهر می‌باشد. علاوه بر آن، ظاهر لغت و عرف و نیز صراحت صحیحه علی بن جعفر بر این مطلب دلالت دارد که بکر کسی است که مدخوله نباشد (خوئی، ۲۷۰-۲۷۱). ایشان در ادامه می‌نویسد: در روایت علی بن جعفر از موسی بن جعفر علیه السلام قال: «سألته عن الرجل هل يصلح له ان يزوج ابنته بغير اذنها؟ قال: نعم ليس يكون للولد امرٌ الا ان تكون امرأةً قد دخل بها قبل ذلك، فتلك لا يجوز نكاحها الا ان تستأمر» (جرعاملی، ۱۴۰۹، ۲۸۶).

نقد و بررسی: اینکه برخی می‌گویند متبادر از بکر کسی است که ازدواج نکرده، سخنی مناسب نیست؛ زیرا مفهوم ازدواج نکردن در مفهوم بکر اصلاً (نه در لغت، نه شرع و عرف) ملاحظه نشده است. البته ازدواج به حسب خارج مستلزم زوال بکارت است. (اشتهاردی، علی پناه، ۱۴۱۷، ۱۴۸) لذا برخی دیگر از فقیهان در حاشیه این متن (ولا یبعد الإلحاق) چنین نگاشته‌اند که: این سخن بسیار بعید است و ادعای تبادر اساسی ندارد. (یزدی، ۱۴۱۹، ۶۲۵).

اما تعریفی را که محقق خوئی بیان نمودند نیز مبتلا به اشکالاتی است :

۱- گرچه آیه اول ظاهر در این معناست که کسی با حورالعین تماس نگرفته و آنان مدخوله نیستند، لیکن هیچ دلیلی در دست نیست که مدخوله نبودن آنها تفسیر بکر بودن آنها باشد که آیه دوم به آن اشاره دارد. زیرا

به نظر ما آیه «فجعلنا هنَّ ابكاراً» هیچ ارتباطی به مسأله مدخوله بودن آنها ندارد؛ بلکه همان طور که از ظاهر آیه به دست می‌آید، آیه در مقام بیان فعل خدا و خصوصیات خلقی حورالعین می‌باشد، لذا می‌فرماید: ما آنان را به صورت بکر خلق کردیم. یعنی بکر بودن آنان کار خداست و آنها خلقتاً دارای چنین خصوصیتی می‌باشند و بدون آن که این خصوصیت آنها از بین برود تسلیم بهشتی‌ها می‌کنیم پس اگر با زوال پرده بکارت تحویل آنها بدهیم دیگر باکره نیستند هر چند هیچ بشری با آنها تماس نگرفته باشد پس این آیه شریفه اگر شاهد ردّ نظر آقای خوئی نباشد، دلیل فرمایش ایشان نیست.

۲- هر چند کلمات لغویین در بیان معنای باکره متفاوت است لکن از مجموع معلوم می‌شود که باکره یعنی دختری که پرده بکارتش باقی است. در احادیث نیز «امرأة عذراء» به کسی اطلاق شده که عذره بکارتش موجود است که به اصطلاح ما باکره می‌باشد به عنوان نمونه این روایت نقل می‌شود: حدّثنی موسی قال: حدثنا ابي، عن أبيه عليهما السلام: ان رجلاً أقبل الى امير المؤمنين علي عليه السلام و معه امرأته، فقال: يا امير المؤمنين، اني تزوجت امرأة عذراء، فدخلت بها فوجدتها غير عذراء؟ فقال: و يحك ان العذرة تذهب من الوثبة و القفزة و الحيض و الوضوء و طول التنس (کوفی، بی تا، ۱۰۴).

۲- فرمایش آقای خوئی که از روایت علی بن جعفر به صحیحه تعبیر می‌کنند محل تأمل است (زنجانی، ۱۴۱۹، ۴۰۶۴).

۲-۲-۱- چیستی ثیب:

بدیهی است که واژه و وصف ثیب حالت مقابل واژه و وصف بکر است و در لسان محققین چنین معروف است که اشیاء به وسیله اضداد خویش شناخته می‌شوند؛ لکن این نوع شناخت با حد تام صورت نمی‌گیرد و بلکه شناختی اجمالی خواهد بود؛ درحالی که برای اثبات و جریان حکم شرعی شناخت تفصیلی موضوع لازم است از این رو، ضروری است که تتبعی پیرامون شناخت موضوع مورد نظر صورت پذیرد. با مراجعه به کتب لغت معانی مختلفی برای این واژه بیان شده است که شایان بررسی است.

۲-۲-۲- واژه ثیب:

برخی گویند: ثیب کسی است که باکره نباشد (جزری، بی تا، ۳۳۱). برخی دیگر می‌نویسند: زنی را گویند که ازدواج کرده و سپس از همسرش جدا شده است (واسطی، ۱۴۱۴، ۳۴۵). برخی دیگر می‌گویند: ثیب از زنان

کسی است که ازدواج کرده و سپس همسرش بعد از مس نمودن او، جدا شده است. (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۴۸) اصمعی می‌گوید: زن ثیب یا مرد ثیب به کسی می‌گویند که مورد دخول واقع شده باشد؛ بر مذکر و مونث هر دو اطلاق می‌شود (ابن منظور، ۱۴۱۴، ۲۴۸). برخی دیگر می‌گویند: ثیبه به زن شوهر دیده گفته می‌شود. (قرشی، ۱۴۱۲، ۳۲۲) راغب می‌گوید: واژه ثیبه از ثوب گرفته شده است و به معنای رجوع است؛ سپس می‌افزاید: ثیب آن است که از زوج برگشته است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۱۸۰) ابن سکیت می‌گوید: ثیب به زنی گفته می‌شود که مورد دخول واقع شده باشد و یا توسط همسرش مدخوله باشد (جوهری، ۱۴۱۰، ۹۵). طبرسی می‌نویسد: ثیب زنانی هستند که بعد از ازدواج و ازاله بکارت از شوهر برگشته است (طبرسی، ۱۳۷۲، ۴۷۵).

۲-۲-۱- ثیب در اصطلاح:

فقیهان، این اصطلاح را به گونه‌های مختلفی، تعریف کرده‌اند و هریک از آنها شایان توجه و بررسی است. ناهمداستانی در تعریف وصف ثیبه (زن ثیب) نیز به شرح ذیل گزارش می‌شود: برخی از فقیهان می‌گویند: ثیب، کسی است که عضو مخصوص (غشاء و پرده مخصوص بکارت) به هر سببی زایل شود. ولو به یک حرکت نامناسب یا به مریضی و یا به وطی، (چه حلال و چه حرام). (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۱۲۰؛ عاملی، ۱۴۱۳، ۱۴۴؛ حکیم، ۱۴۱۶، ۴۵۰) در این معنی امر دائر مدار عضو مخصوص است. برخی از فقیهان عامه می‌نویسند: زوال پرده بکارت به سبب دخول (حلال یا حرام) نه به هر سببی (ابن قدامه، بی‌تا، ۳۸۸). برخی دیگر می‌گویند: زوال عضو مخصوص به سبب دخول حلال باشد (نکاحی و بدنبال نکاح، دخولی و بدنبال آن زوال) (نراقی، ۱۴۱۵، ۱۲۳). یعنی ایشان سه شرط را لازم می‌دانند: ۱- زائل شدن عضو. ۲- به وطی بودن ۳- حلال بودن وطی. البته ایشان بر این مطلب علاوه بر دلیل استصحاب، ادعای اجماع نموده است (همان). پاره‌ای دیگر می‌نویسند: معیار ازدواج است و کسی که ازدواج کرده ثیب است و کار به زوال عضو مخصوص نداریم (یزدی، ۱۴۰۹، ۸۶۵). (چه عضو باشد، چه نباشد) بنابراین هر آنچه را که مرحوم نراقی ادعای اجماع بر آن دارد ایشان خلاف آن را می‌گویند. البته احتمالات دیگری هم در کلام ایشان هست.

نقد و بررسی: آنچه که از مجموع اقوال عامه و خاصه استفاده می‌شود این است که همه بر یک تعریف و دیدگاه مشخصی اتفاق ندارند؛ از آنجایی که در شرع مقدس معنای دو واژه و وصف «بکر و ثیب» با این عنوان بیان نشده است، بدیهی است که در این گونه موارد برای تبیین موضوع به لغت و عرف رجوع شود؛ آنچه که از تفاسیر لغویین بدست می‌آید، سخن واحد و یکسان نیست؛ بلکه کلمات و دیدگاه‌ها متفاوت است؛ برخی از

آنها واژه «ثیب» را از ریشه «ثَوَّبَ یا ثَيَّبَ» دانسته‌اند و سپس «ثاب یثوب» را به معنای «رجع» ترجمه نموده‌اند و «ثیب» را «ثیب» می‌گویند چون ازدواج کرده و طلاق گرفته یا شوهرش مرده است و بازگشته (رجع)، لذا نتیجه می‌گیرند چون آن زن از حالت ازدواج به حالت قبل از آن برگشته به او ثیب اطلاق شده است؛ از این رو، معیار را ازدواج و طلاق دانسته‌اند (راغب). برخی دیگر معیار ثیب بودن را دخول و زوال پرده بکارت دانسته‌اند. گویا هر کدام به گوشه‌ای از حقیقت و ماهیت وصف ثیب اشاره نموده‌اند و تفسیری کامل ارائه نداده‌اند. از این رو، چنین به دست می‌آید که تعاریف و دیدگاه‌های فقیهان نیز مبتنی بر تفاسیر لغوی‌ها باشد؛ زیرا با اندکی تأمل در تعاریف فقیهان نیز چنین به نظر می‌رسد که سه دسته از تعاریف (۲ و ۳ و ۴) به بیان برخی از مصادیق و اسباب ازاله بکارت پرداخته‌اند زیرا ازدواج و دخول (چه حلال یا حرام) از اسباب ازاله پرده و غشای بکارت هستند که موجب ثیبه نمودن زن می‌شوند و درحقیقت آنان از اسباب، مسبب را اراده کرده‌اند؛ اما تعریف اول، نسبت به سایر تعاریف بهتر به نظر می‌رسد و به نوعی به نتیجه این اسباب اشاره دارد. از طرفی تعریف اول با عرف نیز سازگاری و مطابقت دارد؛ زیرا متبادر عرفی از باکره کسی است که عضو مخصوص (پرده بکارت) را داشته باشد، حتی اگر ازدواج کرده باشد و حتی اگر دخول هم کرده باشد، چون در بعضی موارد خاص، عضو مخصوص (پرده بکارت) با دخول زائل نمی‌شود به این معنی که در عرف اگر آن عضو باشد می‌گویند باکره است و اگر با یک جستن پاره شود می‌گویند بکارتش زایل شده است و ثیبه به او اطلاق می‌شود. پس متبادر ذهن عرفی دائر مدار بقاءى عضو مخصوص و عدم آن است. تاکنون به نتیجه مشخصی دست نیافتیم؛ لکن مدار در این مسأله روایات است گرچه روایات با این عناوین خاص سخنی و تفسیری نداشته‌اند لکن اشارات و تصریحاتی در برخی از روایات یافت می‌شود که می‌تواند حقیقت موضوع را تبیین نمایند. البته اگر روایات در دست نبودند به ناچار باید یا دیدگاه لغوی‌ها را می‌پذیرفتیم و یا اینکه دست به دامن تبادر عرفی می‌شدیم.

۳- احکام بکارت و ثیبوت:

بر وصف بکارت و ثیبوت در شرع احکام خاصی مترتب است که عبارتند از: ولایت، استحباب ازدواج با بکر، اکتفا نمودن بر سکوت به هنگام ازدواج و عقد، وصیت به جاریه بکر، وکالت در خرید بکر، اشتراط بکارت و ثیبوت در عقد و ثیبوت بر احصان معتبر در رجم نیز اطلاق می‌شود. (عاملی، بی تا، ۳۸۳) (حلی، ۱۴۰۳،

۴- عوامل زوال وصف بکارت:

با مراجعه به منابع مختلف فقهی، چنین به دست می‌آید که فقیهان اسباب و عوامل مختلفی را برای زوال غشای و پرده بکارت بیان نموده‌اند که شایان بررسی است. برخی از فقیهان می‌گویند: بکارت زن با اسبابی مانند پریدن از جایی، مریضی، و نزوه از بین می‌رود (محقق حلی، ۱۴۱۲، ۳۳۲). برخی دیگر می‌گویند: زوال وصف بکارت یا تحقق ثبوت با چند عامل حاصل می‌شود: وطی، جنایت، طفره، وثبه، مرض، تعنیس (عاملی، محمد، شهید اول، بی‌تا، ۳۸۳؛ حلی، مقداد، ۱۴۰۳، ۴۲۲). برخی دیگر از فقیهان می‌گویند: گاهی بکارت زن به وسیله طفره، وثبه، سقطه، انگشت، حده الطمث، طول التعنیس، کرم حرقوص، از دست می‌رود (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۱۲۰). این نگرش‌ها به طور کافی به اسباب و عوامل مختلف زوال غشای بکارت زنان اشاره نمودند؛ لکن سؤالی که هنوز پاسخ آن روشن نیست و این جستار در پی یافتن آن است، عبارتست از اینکه آیا شرع نیز زوال بکارت را با این عوامل محقق می‌داند؟ یعنی از دیدگاه شرع نیز آیا اگر زنی بکارتش با یکی از عوامل مذکور از بین رفت، ثیب محسوب می‌شود و احکام ثبیه را دارد؟ یا نه؟ آیا در شرع زوال وصف بکارت فقط با دخول شرعی صورت می‌گیرد؟ یا عواملی مانند وطی به شبهه و زنا و غیره را نیز ملحق به دخول شرعی می‌داند؟ این پژوهش در صدد دستیابی به پاسخ این سؤالات است، بدیهی است که تعدد پرسش‌ها، همه عبارات مختلفی از یک استفهام و سؤال است که ملاک در باکره یا ثیب بودن زن در شرع چیست؟

۵- دیدگاه‌ها:

پاسخ‌هایی که به پرسش اصلی «تحقق زوال بکارت زن (اطلاق ثبوت) با وطی شرعی مبتنی بر ازدواج و یا عدم آن در صورت تحقق آن با عوامل دیگر (وطی به شبهه، زنا و غیره)» داده شده است، دیدگاه‌های مختلفی را ایجاد کرده است. پاسخ و دیدگاه‌هایی که در طیف وسیعی قرار می‌گیرند؛ از تحقق زوال وصف بکارت و عدم آن با اسباب غیر از وطی شرعی و قید آن. هر انگاره‌ای ادعای خویش را مستند به ادله‌ای می‌کند.

۵-۱- ازاله بکارت با دخول مبتنی بر ازدواج

برخی از فقیهان برای زوال بکارت و تحقق ثبوت، ازاله بکارت با دخول مستند به ازدواج را شرط دانسته‌اند و فقط در این صورت حکم به ثبوت و عدم بکارت زن می‌کنند و آثار شرعی را (مانند: سقوط و عدم سقوط ولایت ولی) بر آن مترتب می‌دانند. ایشان برای اثبات این ادعا چنین استدلال می‌آورند: محقق یزدی می‌گوید: اگر بکارت زن به غیر وطی از بین برود آن زن به لحاظ شرعی حکم باکره را خواهد داشت. اما اگر به وسیله

زنا یا وطی به شبهه از بین برود، مسأله مشکل خواهد بود؛ البته در این صورت نیز الحاق آن به زن باکره بعید نیست؛ زیرا متبادر از بکر کسی است که ازدواج نکرده است (یزدی، ۱۴۰۹، ۸۶۵) البته برخی در حاشیه این مطلب می‌گویند: علت چنین کلامی از سید انصراف ادله‌ای است که بر لزوم استیذان از ثیب به آنچه که سبب متعارف ازاله بکارت زن (دخول مستند به ازدواج صحیح) است (اشتهاردی، ۱۴۱۷، ۱۴۶). این دیدگاه با روایاتی یاری شده است؛ آنها عبارتند از:

روایت اول: خبر عبد الخالق، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة الثيب تخطب الي نفسها، قال: هي أملك لنفسها تولي من شئت إذا كان كفوا بعد أن تكون قد نکحت زوجها قبل ذلك (شيخ صدوق، ۱۴۱۳، ۳، ۳۹۶).

روایت دوم: روی الحلبي في الصحيح عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في المرأة الثيب تخطب الي نفسها، قال: هي أملك بنفسها تولي أمرها من شاءت إذا كان كفوا بعد أن تكون قد نکحت رجلا قبله (کلینی، ۱۴۰۷، ۵، ۳۹۲). در این دو روایت تعبیر به ازدواج شده است که گویا فقط سبب ثیبوت را نکاح می‌داند و از آنجایی که غالباً دخول با ازدواج و ازدواج با دخول منجر به ازاله بکارت همراه است؛ لذا زوال وصف بکارت را (تحقق ثیبوت) و به تبع آن سقوط اذن ولی را مشروط به ازدواج نموده است. پاره‌ای دیگر می‌نویسند: هرگاه بکارت زن به غیر وطی زایل شود، او به منزله بکر است؛ در صورتی که زوال پرده بکارت به وطی به شبهه یا زنا صورت گیرد، بنا بر اظهار او به منزله بکر است (حکیم، ۱۴۱۶، ۲۷۶). ایشان در جایی دیگر می‌نویسند: تحقق ثیبوت با از بین رفتن بکارت زن به وسیله وطی و غیر آن تحقق می‌پذیرد از این رو، اگر به اطلاق دو واژه ثیب و بکر تمسک شود، صورت زوال وصف بکارت به وسیله اسبابی مانند وثبه و امثال آن نیز به مسأله تحقق ثیبوت ملحق می‌شوند؛ زیرا عنوان ثیب بر آن به حقیقت صادق است. اما اگر اطلاق آن دو را به وسیله روایات تقیید کنیم، چنین به دست می‌آید که عنوان ثیب فقط به کسی که ازدواج کرده اختصاص می‌یابد. اگر کسی این عنوان را بر غالب حمل کند، یعنی بگوید غالباً زوال بکارت (تحقق ثیبوت) با ازدواج صورت می‌گیرد نه غیر آن؛ این حمل و تفکیک با عرف سازگاری ندارد. بنابراین باید هر دو امر را تقیید زد. در این صورت زوال بکارت با اسبابی مانند زنا و وطی به شبهه به باکره ملحق می‌شود. لکن این ادعا روشن نیست؛ بلکه چنین استدلالی باطل است؛ زیرا باکره به کسی اطلاق می‌شود که دارای بکارت باشد و ازدواج و غیر آن در آن وصف دخالتی ندارند. گویا استدلال به روایات بهترین گزینه است؛ باید گفت که متفاهم از روایات این است که معیار و مدار بر ازدواج است؛ نه ثیبوت. گرچه تأمل در روایات اقتضای دارد که مدار بر ثیبوت به وسیله ازدواج است؛

نه مطلق تزویج در نتیجه باید چنین گفت: در معنای ثیب چهار احتمال وجود دارد: الف: معنای عرفی (زوال بکارت) ب: زوال بکارت با وطی ج: زوال بکارت باوطی زوج د: صرف ازدواج؛ گرچه زن باکره باشد. ظاهر روایات اقتضای معنای سوم را دارد (حکیم، ۱۴۱۶، ۴۵۰). برخی از فقیهان عامه در پاسخ این سؤال که آیا بکارت زن با وطی به زنا زایل می‌شود؟ ایشان در پاسخ می‌گویند: خیر؛ سپس برای ادعای خویش چنین استدلال می‌آورد که: لقوله علیه السلام: «البکر» «بالبکر» جلد مائه و تعریب عام «علامه حلی، ۱۴۲۰، ۴۳۵). گفتنی است آوردن نظر عالمان هم‌رأی به قصد نشان دادن فراوانی باورمندان به این دیدگاه است.

۵-۲- مطلق دخول

پاره‌ای از فقیهان از بین رفتن بکارت و ثیبیت زن را فقط مبتنی بر مطلق دخول می‌دانند (چه دخول مستند به ازدواج باشد یا غیر آن). این گروه نیز بر ادعای خویش ادله‌ای بیان نموده‌اند که شایان بررسی است. محقق کرکی می‌گوید: اگر زنی بکارتش را به وسیله طفره، وثبه، سقطه، انگشت، حده الطمث، طول التعنيس، کرم حرقوص، از دست بدهد، از دیدگاه شرع در حکم باکره است (محقق کرکی، ۱۴۱۴، ۱۲۰). ایشان دلیل این مطلب را چنین بیان می‌کند: زیرا حکم بکارت با مخالطه با مردان زایل می‌شود. اما اگر زنی بکارتش به وسیله جماع حاصل شود، او ثیب است؛ فرقی ندارد که جماع صورت گرفته به وسیله عقد باشد یا ملک یا شبهه و یا زنا باشد و همچنین فرقی ندارد که در حین وطی زن صغیره باشد یا کبیره؛ زیرا ثیب بودن بر آن صدق می‌کند و چون حیای او با ممارست مردان از بین رفته است. سپس ایشان در ادامه می‌افزاید: اگر قبل از سن تمیز بکارت زن از بین برود، امکان حکم به باکره بودنش وجود دارد (همان). برخی دیگر می‌نویسند: ولایت پدر در صورت زوال پرده بکارت به وسیله جماع، ملک و شبهه، ساقط می‌شود. اما زمانی که با زنا زوال صورت گیرد، چه دختر صغیره یا کبیره باشد به اذن ولی نیز اعتنا نمی‌شود. البته بعید نیست که وطی به شبهه نیز در حکم به جماع ملحق شود (عاملی، ۱۴۱۱، ۶۳). برخی دیگر از فقیهان در پاسخ به این سؤال که آیا در زایل شدن وصف بکارت وطی شرط است؟ یا مطلق سبب زوال کافی است؟ ایشان می‌گویند: فیه نظر؛ البته بنابر ظاهر وطی شرط است (حلی، ۱۴۰۴، ۲۰۵). مرحوم خوئی می‌نویسد: با مراجعه به روایات چنین بدست می‌آید که هیچ یک معنای بکر و ثیب را با این دو عنوان بیان نکرده‌اند؛ لکن آنچه که از لغت و عرف به دست می‌آید، بکر کسی است که مدخوله نباشد و این مطلب از آیات قرآن به دست می‌آید: «إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً. فَجَعَلْنَاهُنَّ أَبْكَاراً» بضمیمه آیه‌ای دیگر «فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّهُنَّ أَنْسُ قَبْلَهُمْ وَ لَاجَأُنَّ». واضح است که آیه دوم ناظر

به آیه اول است و در صدد تفسیر وصف بکارت حور العین است(خویی، ۱۴۱۸، ۳۳، ۲۲۰). ایشان در جایی دیگر می‌افزاید: علاوه بر آن، ظاهر لغت و عرف و نیز صراحت صحیحه علی بن جعفر بر این مطلب دلالت دارد که بکر کسی است که مدخوله نباشد(خویی، بی‌تا، ۲، ۲۷۱). برخی دیگر نیز می‌گویند: در حصول ثبوت مطلق وطی کافی است(حائری، ۱۴۰۹، ۲، ۳۱۷). برخی دیگر از فقیهان می‌نویسند: دختر باکره در ازدواج موقت نیازمند اذن ولی است و ادعای دختر بر باکره نبودنش توجه نمی‌شود مگر اینکه آنقدر اصرار کند که از گفته او اطمینان حاصل شود؛ ثیب به کسی می‌گویند که بکارتش با دخول زایل شود(تبریزی، ۱۴۲۷، ۱۸۳). ایشان در جایی دیگر می‌گوید: زمانی که بکارت زن به دخول به ایشان به وسیله زنا یا وطی به شبهه از بین برود، او ثیب محسوب می‌گردد؛ اما زمانی که بکارتش با انگشت و عمل جراحی زایل شود، حکم باکره را دارد(تبریزی، ۱۴۲۷، ۲۰۶). برخی دیگر می‌گویند: زمانی که بکارت زن در حادثه تصادف از بین برود و سپس با جراحی طیب ترمیم گردد، ولایت پدر در ازدواج ایشان از بین نمی‌رود و نیاز به اذن دارد(مکارم شیرازی، ۱۴۲۶، ۱۳۵). بنابراین حکم زن باکره را دارد؛ زیرا فقط باکره نیازمند اذن ولی است. برخی از عامه می‌گویند: زنی که بکارتش با غیر جماع زایل شده باشد، نه باکره محسوب می‌شود و نه ثیب(شهید اول، بی‌تا، ۳۸۴) صاحب جواهر می‌گوید: زن ثیب کسی است که بکارتش به وسیله وطی از بین رفته باشد گرچه وطی به شبهه باشد یا زنا. اما اگر بکارت زن به غیر وطی زایل شده باشد، حکم باکره را دارد؛ زیرا هنوز باکره بودن بر ایشان صادق است؛ چون او مورد مس واقع نشده است(نجفی، ۱۴۰۴، ۱۸۵).

۵-۳- ازدواج

برخی دیگر ملاک باکره بودن با نبودن فرد را صرف ازدواج می‌دانند؛ (چه دخولی صورت گرفته باشد، یا نه، و چه ازاله تحقق گرفته باشد یا نه). ایشان می‌گویند: هرگاه بکارت زن بدون وطی زایل شود، زن حکم فرد باکره را دارد. اما اگر بکارتش با زنا یا وطی به شبهه از بین رفته باشد، خالی از اشکال نیست. البته الحاق چنین فردی نیز به باکره خالی از بعد نیست؛ زیرا متبادر از بکر کسی است که ازدواج نکرده باشد؛ از این رو اگر زنی ازدواج کند و شوهرش قبل از دخول به زن، فوت شود یا زن را طلاق دهد، دیگر این زن ملحق به بکر نمی‌شود. البته مراعات احتیاط اولویت دارد(سبزواری، ۱۴۱۳، ۲۴، ۲۶۵).

۵-۴- زوال غشای بکارت

برخی دیگر از فقیهان، معیار تحقق ثبوت و عدم بکارت را دایر مدار زوال غشای و پرده بکارت دانسته‌اند. (چه ازاله با دخول باشد یا نه؛ چه دخول مستند به ازدواجی باشد، یا نه) شهیدثانی می‌گوید: ثبوت با زوال بکارت به وسیله وطی و غیر آن تحقق می‌یابد. (عاملی، ۱۴۱۳، ۷، ۱۴۴). ایشان در جایی دیگر می‌نویسد: مراد از بکر کسی است که بکارتش از بین نرفته است و مقصود از ثیب کسی است که بکارتش با جماع و غیر آن زایل شده باشد (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۷، ۱۶۴) یعنی ایشان معیار را بقاء و عدم بقاء پرده بکارت دانسته‌اند (چه به وسیله دخول صورت گیرد یا نه؛ و یا دخول شرعی باشد یا نه). برخی دیگر از فقیهان در پاسخ به سؤال ذیل می‌نویسند: سؤال: اگر زنی ازدواج کند و دخول به مقداری که موجب غسل شود، صورت پذیرد لکن موجب از بین رفتن بکارت زن نشود؛ یعنی پرده و پوست بکارت زایل نشود و در این صورت مورد طلاق نیز واقع شود؛ آیا این زن باکره محسوب می‌شود؟ یا ثیب؟ پاسخ: تا زمانی که پرده و پوست بکارت باقی باشد، زن باکره محسوب می‌گردد؛ البته احکام دخول بر آن مترتب می‌شود (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ۱۰۲) ایشان در جایی دیگر در پاسخ به سؤالی مرتبط با این مسأله می‌نویسد: سؤال: اگر مردی زنی باکره را عقد دائم نماید سپس قبل از دخول، وی را طلاق دهد؛ سپس دوباره به عقد خویش در آورد و سپس زن از ایشان حامله شود بدون اینکه دخولی صورت پذیرد؛ بعد در اثنای حمل وی را طلاق دهد سپس برای بار سوم او را عقد کند و از او بچه‌ای با سزارین متولد شود بدون اینکه پرده بکارتش پاره شود و به آن آسیبی برسد سپس زن را طلاق دهد؛ آیا در این صورت ها زن ثیب محسوب می‌شود یا باکره؟ ایشان در پاسخ می‌نویسند: در فرض سؤال او باکره محسوب می‌شود. (گلپایگانی، ۱۴۱۳، ۱۱۸)

۶- نگاهی به نگرش‌ها و ادله:

به نظر می‌رسد دیدگاهی که به طور مطلق و به گونه‌ای کلی، فقط دخول را شرط تحقق ثبوت (زوال وصف بکارت) و به تبع آن سقوط اذن ولی می‌داند، استحکام لازم را ندارد. زیرا گرچه آیه اول ظاهر در عدم تماس کسی با حورالعین است و آنان مدخوله نیستند؛ لکن دلیلی وجو ندارد بر اینکه مدخوله نبودن آنها تفسیر بکر بودن آنها است؛ زیرا به نظر می‌رسد آیه «فجعلناهنَّ اباکاراً» ارتباطی به مدخوله نبودن آنها ندارد؛ بلکه ظاهر آیه در مقام بیان فعل خداوند و خصوصیات خلقی حورالعین است. از این رو، خداوند می‌فرماید: ما آنان را باکره آفریدیم. یعنی بکر بودن آنها فعل خداست و بدون اینکه خصوصیت بکر بودن آنها از بین رود، تسلیم

بهبشتی‌ها می‌کنیم. پس اگر با زوال بکارت تحویل داده شوند، دیگر باکره نیستند هرچند مورد تماس بشری قرار نگرفته باشند؛ بنابراین آیه اگر شاهد رد نظر آنان نباشد، دلیل سخن ایشان نیست. به علاوه هر چند کلمات لغویین در بیان معنای باکره متفاوت است؛ لکن از مجموع آنان بدست می‌آید که باکره یعنی دختری که پرده بکارتش باقی است. در ادامه اینکه این دیدگاه روایت علی بن جعفر را صحیح دانسته، محل تأمل است (زنجانی، ۱۴۱۹، ۴۰۶۶، ۱۱). در مقابل روایت علی بن جعفر روایات صحیحه دیگری وجود دارند که برای استقلال دختر، ازدواج قبلی او را نیز لازم دانسته است.^۱ برخی از این روایات به صراحت ازدواج دختر را در استقلال وی دخیل می‌دانند و قید «بعد ان تکون قد نکحت رجلاً قبله» این مطلب را ثابت می‌کند. زیرا ذکر قید یا شرط علل مختلفی دارد که یکی از آنها بیان حکمت حکم است در روایت مورد بحث ما نیز از این قبیل است. سائل مفهوم ثیب را می‌داند ولی می‌پرسد «آیا ثیب در نکاح خویش مستقل است؟» سؤال او از مفهوم ثیب یا طریق احراز ثیبوت نیست بلکه از حکم مسأله می‌پرسد و حضرت در پاسخ می‌فرماید: «مستقل است بعد ان تکون قد نکحت رجلاً قبله» اضافه کردن این ضمیمه به صراحت دخالت ازدواج را در این حکم می‌رساند- هر چند ازدواج قید غالبی باشد- یعنی می‌فهماند حکم روی مطلق ثیب نرفته است و «ازدواج قبلی» او در استقلالش نقشی دارد. بنابراین ثیبهای را که ازدواج نکرده بلکه بر اثر حوادثی چون پرش یا عمل جراحی یا بر اثر زنا یا وطی به شبهه بکارت او زائل شده، شامل نمی‌شود. قید ازدواج در روایات، جز الموضوع است نه تمام الموضوع؛ یعنی ثیبهای که ازدواج کرده، مستقل است. (زنجانی، ۱۴۱۹، ۴۰۷۹) از این مطالب بدان دیدگاهی که فقط ازدواج را موجب تحقق ثیبوت (زوال وصف بکارت) دانسته نیز روشن می‌گردد. زیرا عمده دلیل این نگرش روایتی از

^۱ عن عبد الله بن سنان عن أبي عبد الله عليه السلام: قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة التي تخطب الي نفسها؟ قال: نعم، هي أملك بنفسها، تولي نفسها من شاءت إذا كان كفواً بعد ان تكون قد نکحت زوجاً قبل ذلك. (شيخ طوسي، ۱۴۰۷، ۷، ۲۳۸۵) این روایت از دیدگاه محقق خوبی نیز صحیح است. گرچه روایات معتبر دیگری نیز از دیدگاه ما وجود دارد. و آن‌ها عبارتند از: ۱- عَنْ حَمَادِ بْنِ عُمَانَ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ: فِي الْمَرْأَةِ الَّتِي تَخْطُبُ إِلَى نَفْسِهَا قَالَ هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تَوَلَّى أَمْرَهَا مِنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَ كُفْوًا بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ نَكَحَتْ رَجُلًا قَبْلَهُ. (کلینی، ۱۴۰۷، ۵، ۳۹۲) ۲- عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَ عَنِ الْمَرْأَةِ الَّتِي تَخْطُبُ إِلَى نَفْسِهَا قَالَ هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تَوَلَّى أَمْرَهَا مِنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ زَوْجًا قَبْلَهُ. (طوسي، محمد بن حسن، ۱۴۰۷، ۷، ۳۸۵) ۳- عَنْ ابْنِ مُسْكَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ الْمَرْأَةُ الَّتِي تَخْطُبُ إِلَى نَفْسِهَا قَالَ هِيَ أَمْلَكُ بِنَفْسِهَا تَوَلَّى أَمْرَهَا مِنْ شَاءَتْ إِذَا كَانَ لَا بَأْسَ بِهِ بَعْدَ أَنْ تَكُونَ قَدْ نَكَحْتَ زَوْجًا قَبْلَ ذَلِكَ (کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷، ۵، ۳۹۲) ۴- خبر عبد الخالق، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن المرأة التي تخطب الي نفسها، قال: هي أملك لنفسها تولي من شئت إذا كان كفواً بعد أن تكون قد نکحت زوجاً قبل ذلك (شيخ صدوق، ۱۴۱۳، ۳، ۳۹۶).

ابراهیم بن میمون است^۱ که صدر این روایت قید «بین الابوین» بودن را معیار عدم استقلال قرار داده و ذیل روایت «ازدواج» را معیار استقلال قرار داده است. حال اگر دختری ازدواج کرده ولی هنوز بین الابوین (با پدر و مادر) زندگی می‌کند، مستقل است یا خیر؟ به نظر می‌رسد که متفاهم عرفی از این روایت این باشد که دختر وقتی مستقل می‌شود ازدواج کرده به خانه شوهر برود، چون در این روایت «ازدواج» در مقابل «بین الابوین» بودن به کار رفته است یعنی ازدواج کرده و از خانه پدر و مادر رفته است، متفاهم عرفی از نظر مناسبت حکم و موضوع نیز اقتضاء می‌کند که وقتی دختر در خانه پدری است و آنها به کارهای او رسیدگی می‌کنند، تحت ولایت آنها باشد و زمانی ازدواج کرده و از خانه پدری رفته از ولایت پدر خارج شده است؛ چنین کسی مستقل است و چنانچه از شوهرش جدا شده به خانه پدری هم برگردد، از روایات استفاده می‌شود دختری که از ولایت پدر خارج شده دوباره تحت ولایت باز نمی‌گردد. خلاصه روایت می‌فرماید دختری که نزد پدر و مادرش زندگی می‌کند تحت ولایت آنهاست و چنانچه ازدواج کرده به خانه شوهر برود مستقل است پس معنای «تزوجت» «تزوجت و ذهبت الی بیتها» است و مخصوصاً در سابق که متعارف ازدواج‌ها چنین بوده است. به طور کلی در تعارض بین ظهور صدر و ظهور ذیل عرف ظهور صدر را مقدم داشته ذیل را به عنوان بیان برخی از مصادیق مفهوم صدر می‌شناسد، در اینجا نیز مناسبات حکم و موضوع به تفاهم عرفی چنین مطلبی را می‌رساند و بسیار خلاف ارتکاز عرفی است که به صرف خواندن صیغه دختر مستقل شود و از نظر عرف این که دختر نزد پدر و مادرش است و آنها به کارهایش رسیدگی می‌کنند، در استقلال و عدم استقلال دختر دخالت دارد و این نکته باعث می‌شود که «تزوجت» را که در مقابل «بین الابوین» به کار رفته از مورد نادرش یعنی دختری که ازدواج کرده و هنوز به خانه شوهر نرفته منصرف بدانیم. یعنی از روایت چنین استفاده می‌شود که دختری مستقل است که ازدواج کرده و به خانه شوهر رفته باشد و ظاهرش اطلاق دارد یعنی هر چند هنوز مدخوله نشده است. منتهی سه طایفه روایت در اینجا وجود دارد: طایفه اول، معیار تحت ولایت بودن را بکارت دانسته و معیار استقلال را، ثبوت و زوال پرده بکارت می‌داند؛ طایفه دوم، ثبیه بودن زن را، برای استقلال او کافی نمی‌داند و بلکه ازدواج را جزء دیگر موضوع استقلال می‌داند؛ طایفه سوم می‌گویند، ازدواج معیار تام برای استقلال دختر است؛ لکن جمع بین این روایات طائفه اول که ثبیه شدن و طائفه دوم که ازدواج دختر را در استقلال او دخیل دانسته‌اند به این است که بگوییم منظور از ازدواج و به خانه شوهر رفتن، متعارف موارد آن است؛ یعنی موردی

۱. حَمْدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ صَفْوَانَ عَنْ أَبِي الْمَعْزَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِذَا كَانَتْ الْجَارِيَةُ بَيْنَ أَبِييْهَا فَلَيْسَ لَهَا مَعَ أَبِييْهَا أَمْرٌ وَإِذَا كَانَتْ قَدْ تَزَوَّجَتْ لَمْ يَزُوجْهَا إِلَّا بِرِضَا مِنْهَا. (طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷، ۷، ۳۸۰)

که دختر ازدواج کرده و پس از رفتن به خانه شوهر مدخوله هم شده باشد. نتیجه آنکه دختری که ازدواج کرده و مدخوله شوهر قرار گرفته از تحت ولایت ولی خارج می‌گردد و آلا مستقل نیست هر چند بر اثر وطی زناپی یا وطی به شبهه یا پرش بکارت او زائل شده باشد یا ازدواج کرده ولی هنوز مدخوله شوهر قرار نگرفته باشد. اما نگرشی که سقوط ولایت پدر را مبتنی بر زوال غشای بکارت دانسته نیز بطلانش بسیار واضح است. زیرا با مراجعه به روایات، چنین به دست می‌آید که احادیث، ثیب را مقید به تزویج نموده‌اند و می‌گویند ثیب کسی است که ازدواج کرده است و بکارتش با ازدواج از بین رفته باشد؛ بنابراین در مواردی که بکارت به وسیله وطی به زنا یا شبهه از بین رفته باشد، تحت ادله عموم ولایت ولی باقی می‌ماند و ملحق به باکره می‌شوند؛ از این مطلب حکم کسی که ازدواج کرده و شوهرش قبل از دخول به او فوت نموده یا طلاق داده، روشن می‌شود؛ یعنی این مورد نیز ملحق به باکره است زیرا بکارتش از بین نرفته است (عاملی، ۱۴۲۷، ۱۷۳-۱۷۴). یعنی با توجه به روایات، از دیدگاه شرع فقط در صورتی وصف بکارت زایل می‌شود که غشای بکارت با وطی مستند به ازدواج از بین رفته باشد؛ بنابراین تحقق یافتن ثیبوت و به تبع آن سقوط اذن ولی، معلق بر ازدواجی است که در آن دخول صورت گرفته و منجر به زوال بکارت شده است. اینکه برخی می‌گویند متبادر از بکر کسی است که ازدواج نکرده، سخنی مناسب نیست؛ زیرا مفهوم ازدواج نکردن در مفهوم بکر اصلاً (نه در لغت، نه شرع و عرف) ملاحظه نشده است. البته ازدواج به حسب خارج مستلزم زوال بکارت است. (اشتهدادی، ۱۴۱۷، ۱۴۸) لذا برخی دیگر از فقیهان در حاشیه این متن (ولا یبعد الإلحاق) چنین نگاهشده‌اند که: این سخن بسیار بعید است و ادعای تبادر اساسی ندارد (یزدی، ۱۴۱۹، ۶۲۵). بنابراین از روایات چنین به دست می‌آید که انتقای ولایت از ثیب، مشروط به زمانی است که بکارتش به وسیله وطی مستند به ازدواج از بین رفته باشد؛ از این رو، اگر غشای بکارت با اسبابی غیر از وطی مشروع زایل شده باشد آن زن از دیدگاه شرع به منزله بکر است. (عاملی، ۱۴۱۱، ۷۰؛ اصفهانی، ۱۴۰۴، ۱۲۵)

۷- نتیجه:

۱- دختری که ازدواج کرده و مدخوله شوهر قرار گرفته، از تحت ولایت ولی خارج می‌گردد و آلا مستقل نیست هر چند بر اثر وطی زناپی یا وطی به شبهه یا پرش بکارت او زائل شده باشد یا ازدواج کرده ولی هنوز مدخوله شوهر قرار نگرفته باشد. مقصود از روایات طایفه دوم که ثیب را مقید به ازدواج نموده‌اند اینست که ثیب کسی است که ازدواج کرده است و بکارتش با ازدواج از بین رفته باشد.

۲- بنابراین در مواردی که بکارت به وسیله وطی به زنا یا شبهه از بین رفته باشد، تحت ادله عموم ولایت ولی باقی می‌ماند و ملحق به باکره می‌شوند؛ طایفه سوم نیز با دو طایفه اول و دوم قید می‌خورد؛ یعنی در تحقق ثبوت و استقلال دختر، ازاله پرده بکارت مبتنی بر دخول با وطی مشروع شرط است از این مطلب حکم کسی که ازدواج کرده و شوهرش قبل از دخول به او فوت نموده یا طلاق داده، روشن می‌شود؛ یعنی این مورد نیز ملحق به باکره است؛ زیرا بکارتش از بین نرفته است.

۳- با توجه به روایات، از دیدگاه شرع فقط در صورتی وصف بکارت زایل می‌شود که غشای بکارت با وطی مستند به ازدواج از بین رفته باشد؛ بنابراین تحقق یافتن ثبوت و به تبع آن سقوط اذن ولی، معلق بر ازدواجی است که در آن دخول صورت گرفته و منجر به زوال بکارت شده است.

فهرست منابع:

- ۱- ابن اثیر، مبارک (بی تا)، النهایة فی غریب الحدیث و الأثر، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، چاپ اول.
- ۲- ابن قدامه، عبدالله (بی تا) المعنی، بی تا، چاپ اول.
- ۳- ابن منظور، ابو الفضل (۱۴۱۴ ه ق)، لسان العرب: دار الفکر، بیروت، چاپ سوم.
- ۴- احمد بن فارس (۱۴۰۴ ه ق)، معجم مقاییس اللغة: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۵- اشتهاردی، علی پناه (۱۴۱۷ ه ق)، مدارک العروة، دار الأسوة، چاپ اول.
- ۶- اصفهانی، محمد باقر (۱۴۰۴ ه ق)، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول: دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ دوم.
- ۷- بحرانی، یوسف (۱۴۰۵ ه ق)، الحدائق الناضرة فی أحكام العترة الطاهرة: دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۸- تبریزی، جواد (۱۴۲۷ ه ق) صراط النجاة (للتبریزی)، دار الصدیقه الشهیده، چاپ اول.
- ۹- جمعی از پژوهشگران زیر نظر شاهرودی، سید محمود هاشمی (۱۴۲۳ ه ق) موسوعه الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی، چاپ اول.
- ۱۰- جوهری، اسماعیل (۱۴۱۰ ه ق) الصحاح - تاج اللغة و صحاح العربیة: دار العلم، بیروت، چاپ اول.
- ۱۱- حائری، سید علی (۱۴۰۹ ه ق) الشرح الصغیر فی شرح مختصر النافع: انتشارات کتابخانه آیة الله مرعشی، قم، چاپ اول.
- ۱۲- حرّ عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ ه ق) وسائل الشیعة: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، چاپ اول.
- ۱۳- حکیم، سید محسن (۱۴۱۶ ه ق) مستمسک العروة الوثقی، مؤسسه دارالتفسی، چاپ اول ر.

- ۱۴- حکیم، سید محسن، ۱۴۱۰ هـ (ق) منهاج الصالحین (المحشی للحکیم): دار التعارف للمطبوعات، بیروت، چاپ اول.
- ۱۵- حلی، علامه، حسن بن یوسف، (۱۴۲۰ هـ ق) تحریر الأحکام الشرعیة علی مذهب الإمامیة، مؤسسه امام صادق علیه السلام، چاپ اول.
- ۱۶- حلی، محقق، جعفر بن حسن (۱۴۱۲ هـ ق)، نکت النهایة: دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۱۷- حلی، مقداد بن عبد الله سیوری (۱۴۰۴ هـ ق)، التنقیح الرائع لمختصر الشرائع: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، چاپ اول.
- ۱۸- حلی، مقداد بن عبد الله سیوری، (۱۴۰۳ هـ ق) نضد القواعد الفقهیة علی مذهب الإمامیة: انتشارات کتابخانه آیه الله مرعشی، قم، چاپ اول.
- ۱۹- حمیری، نشوان بن سعید، (۱۴۲۰ هـ ق) شمس العلوم و دواء کلام العرب من الکلام، دار الفکر المعاصر، لبنان، چاپ اول.
- ۲۰- خمینی، روح الله، موسوی، (۱۴۲۵ هـ ق) تحریر الوسیلة: ترجمه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ایران، چاپ بیست و یک.
- ۲۱- خوبی، سید ابو القاسم (۱۴۱۸ هـ ق) موسوعه الإمام الخوئی، مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی ره، چاپ اول.
- ۲۲- راغب اصفهانی، حسین (۱۴۱۲ هـ ق) مفردات ألفاظ القرآن: دار العلم، بیروت، چاپ اول.
- ۲۳- زنجانی، سید موسی شبیری (۱۴۱۹ هـ ق) کتاب نکاح (زنجانی)، مؤسسه پژوهشی رای پرداز، چاپ اول.
- ۲۴- سبزواری، سید عبد الأعلى (۱۴۱۳ هـ ق) مهذب الأحکام، مؤسسه المنار، چاپ چهارم.
- ۲۵- شیرازی مکارم، ناصر (۱۴۲۴ هـ ق) کتاب النکاح، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول.
- ۲۶- صاحب بن عباد (۱۴۱۴ هـ ق) کافی الکفاه، المحيط فی اللغه، عالم الکتاب، لبنان، چاپ اول.
- ۲۷- صفایی، سید حسین و امامی، اسدالله (۱۳۹۲) مختصر حقوق خانواده: بنیاد حقوقی میزان، چاپ سی و چهارم، تهران.
- ۲۸- طریحی، فخر الدین (۱۴۱۶ هـ ق). مجمع البحرین: کتابفروشی مرتضوی، تهران، چاپ سوم.
- ۲۹- طوسی، محمد بن حسن (۱۴۰۷ هـ ق) تهذیب الأحکام: دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم.
- ۳۰- عاملی، سید محمد حسین، (بی تا) الزبده الفقهیة فی شرح الروضة البهیة، دار الفقه للطباعة و النشر، چاپ چهارم.
- ۳۱- عاملی، شهید اول، محمد بن مکی (بی تا). القواعد و الفوائد، کتابفروشی مفید، چاپ اول.

- ۳۲- عاملی، شهید ثانی، زین الدین بن علی (۱۴۱۳ ه ق) مسالك الأفهام، مؤسسه المعارف الإسلامیة، چاپ اول.
- ۳۳- عاملی، محمد بن علی (۱۴۱۱ ه ق) نهاییه المرام فی شرح مختصر شرائع الإسلام: دفتر انتشارات اسلامی، قم، چاپ اول.
- ۳۴- عربی، علی بن جعفر علیهما السلام (۱۴۰۹ ه ق) مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.
- ۳۵- فراهیدی، خلیل بن احمد (۱۴۱۰ ه ق) کتاب العین: نشر هجرت، تهران، چاپ دوم.
- ۳۶- فیومی، احمد بن محمد (بی تا). المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، منشورات دار الرضی، چاپ اول.
- ۳۷- قرشی، سید علی اکبر (۱۴۱۲ ه ق)، قاموس قرآن: دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ ششم.
- ۳۸- قمی، سید صادق حسینی روحانی (۱۴۱۲ ه ق) فقه الصادق علیه السلام: دار الکتب - مدرسه امام صادق علیه السلام، قم.
- ۳۹- قمی، صدوق، محمد بن علی بن بابویه (۱۴۱۳ ه ق) من لا یحضره الفقیه: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم.
- ۴۰- قنبرپور، بهنام، (۱۳۹۸) فصلنامه پژوهش‌های فقه و حقوق اسلامی، سال یازدهم، شماره ۵۶
- ۴۱- قندهاری، محمد آصف محسنی (۱۴۲۴ ه ق) الفقه و مسائل طبیة: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، قم.
- ۴۲- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ ه ق) الکافی: دار الکتب الإسلامیة، تهران، چاپ چهارم.
- ۴۳- کوفی، محمد بن محمد اشعث (بی تا) الجعفریات - الأشعثیات، مکتبه نینوی الحدیثه، چاپ اول.
- ۴۴- گلپایگانی، سید محمد رضا (۱۴۱۳ ه ق) إرشاد السائل، دار الصفوة، لبنان، چاپ دوم.
- ۴۵- گیلانی، سید محمد باقر (۱۴۲۷ ه ق) مقاله فی تحقیق إقامة الحدود فی هذه الأعصار: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم چاپ اول.
- ۴۶- محمود، عبد الرحمان (بی تا)، معجم المصطلحات و الألفاظ الفقهیة، بی نا،
- ۴۷- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۶ ه ق) أحكام النساء، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام، چاپ اول.
- ۴۸- نجفی، محمد حسن (۱۴۰۴ ق) جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام: دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ هفتم.
- ۴۹- نراقی، احمد (۱۴۱۵ ه ق) مستند الشیعة فی أحكام الشریعة، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، چاپ اول.

۵۰- واسطی، محب الدین، (۱۴۱۴ق) تاج العروس من جواهر القاموس، چاپ اول، دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.

۵۱- یزدی، سید محمد کاظم، (۱۴۱۹ ه ق) العروة الوثقی (المحشی): دفتر انتشارات اسلام، قم ی، چاپ اول.

۵۲- یزدی، سید محمد کاظم (۱۴۰۹ق) ، العروة الوثقی، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، چاپ دوم.

